

## ما به پهنه‌ی رازهایی، که نمی‌دانیم، می‌بالیم

انسان تا به امروز توانسته است تنها بخش اندکی از رازهای پدیده‌های هستی را بشکافد و نیز می‌توان گفت که کسی به تنهایی نمی‌تواند به بیشتر رازهایی که شکافته شده‌اند آگاهی داشته باشد. پیشرفت دانش برای انسان تنها پی بردن به رازهای نهفته در پدیده‌ها نیست بلکه این دانش می‌توانست راهنما و کلید گشودن درهایی بسته‌ای باشد که در این زمان ما با آنها روبرو هستیم. با این وجود انسان امروز به دشواری‌هایی برخورد کرده است که او نمی‌تواند با همه‌ی دانشی که دارد به آسانی از آنها بگذرد. زیرا خرد جامعه در زیر فشار بی‌دادگران توان چندان ندارد که آزادانه پروید و راه آرمان‌های تازه‌ای را بجوید.

برداشت و کاربرد آگاهی‌هایی که دیگران از راه خرد و اندیشه‌ی خود به آنها رسیده‌اند برای ما در ساختن ابزارهای تولیدی سود بخش می‌باشند. این آگاهی‌ها ما را برمی‌انگیزند تا فرآورده‌های دانش دیگران را به دست آوریم و از پیشرفت دانش آنها بهره‌مند شویم. ولی به کاربردن میوه‌ی اندیشه‌ی دیگران نشان زاینده‌ی درخت اندیشه‌ی ما نیست. هرگاه پدیده‌ای بسان تقلید یا ترس خرد مردم را، که ریشه‌ی درخت اندیشه آنهاست، از زاینده‌ی بیاندازد اندک خرد آن مردم می‌خشکد و اندیشه‌های آنها بی‌بنیاد می‌شوند چون بنیاد آن اندیشه‌ها در درون کسان دیگری نهفته است.

درختی که بخشکد، از آویختن میوه‌های گوناگون به شاخه‌های آن، بارآور و ریشه‌ی آن درخت توانمند نخواهد شد ولی می‌تواند شاخه‌های روینده‌ای را به تنه‌ی درختی، که ریشه‌ی آن توانمند است، پیوند زد و بارآور ساخت.

اگر ریشه‌ی فرهنگ ایرانیان هم باز توان زاینده‌ی پیدا کند آنگاه پیوند هر شاخه‌ای از دانش بیگانگان هم فرآورده‌های گوناگونی را به بار خواهند آورد و حتا بر کارایی خرد ما ایرانیان نیز افزوده می‌شود.

ما بدون داشتن یک جهان‌بینی، که از بن فرهنگ ایران روییده باشد، توان گشودن بندهای گرفتاری‌های اجتماعی را نداریم. زیرا اندیشه‌ای می‌تواند گره گشای دشواریهای اجتماعی باشد که از خرد کارآی همان مردم تراوش کرده باشد. کلید بندگشای رنج‌های کهنه‌ی ما در کتابهای تازه‌ی بیگانگان نوشته نشده‌اند بلکه باید آن کلیدها را در اندیشه‌ی خودمان بیافرینیم. گوناگون بودن دشواری‌های هر اجتماعی به ساختار بینش مردم همان اجتماع بستگی دارد و به کاربستن تجربه‌های بیگانگان بازدهی دیگری، که دلخواه ما نیست، خواهد داشت. یعنی ما با اندیشه‌ای که فرآورده‌ی خرد اندیشمندی، که جامعه‌ی دیگری را بررسی کرده‌اند، نمی‌توانیم کشور ایران را سامان بدهیم. زیرا هر کشوری با ارزش‌ها و معیارهایی که در درون همان مردم جاسازی شده‌اند سامان پیدا می‌کند. رونوشت‌برداری از کتاب‌های قانون کشورهای بیگانه بینش اجتماع ایران را از آلودگی‌های مذهبی پاک نمی‌کند.

به گفته‌ی فردوسی "خرد چشم جان است چون بنگری" < تو بی چشم شادان جهان نسپری >. ما می‌توانیم فرآورده‌ی دانش دیگران را با چشم سر بشناسیم و به کار ببندیم ولی نمی‌توانیم برآیند "خرد دیگران" را، که اندیشه‌ی آنهاست، با "چشم سر" ببینیم بلکه باید خودمان با "چشم جان" اندیشه‌ی تازه‌ای را بیافرینیم. اگر نیروی خرد ما کارایی نداشته باشد پس اندیشه‌ای هم از او تراوش نمی‌کند که ما را در سامان کشورآرایی یاری دهد.

آشنا بودن به شمار کهکشان‌ها و ستارگان نشان دانش همگانی یا خردمندی‌ی انبوه مردمان نیست. کسانی که، بدون زمینه‌ی خوداندیشی، می‌پندارند که با اندک آگاهی از پدیده‌های آسمانی به دانش هستی پی برده‌اند این کسان در تاریخانه‌ی پندار خود گرفتار خواهند ماند. زیرا این کسان از آگاهی‌های که برون از دیدگاه تنگ آنها باشد به شگفت می‌آیند و پهنه‌ی بی‌کران رازهای هستی را، که اشاره‌ای به اندک آگاهی‌های انسان است، دانایی خود می‌پندارند.

کسی می‌تواند با پیشرفت دانش دیگران همگام شود که دستکم زمینه‌ی فراگرفتن دانش و پژوهش دیگران را در خود فراهم سازد تا بتواند تخم آن دانش را در خود بیامیزد و از این آمیختگی بتواند خرد خود را باردار سازد.

این پندار بسیار خامی است که چون دیگران راه آسمان را گشوده‌اند پس من دانشمند هستم. من که راز روپندگی را در یک دانه‌ی گندم، که نیروبخش پیکر من است، نمی‌شناسم و از این نادانی پیدایش خود از اراده‌ی خالقی می‌دانم پس چگونه می‌توانم از شماره‌ی ستارگانی، که هزاران سال نوری از زمین دور هستند، برخوردار باشم.

کسانی که به پیشرفت دانش دیگران برخورد می‌بالند ولی برای گشودن دشواری‌های زندگی به مردگان هزارساله پناه می‌برند آنان با خرد و توان اندیشه‌ی انسان بیگانه هستند. شاید برخی از این کسان بسان رایانه‌ای انبار آگاهی‌هایی بشوند ولی هیچگاه رایانه هم اندیشمند نمی‌شود. اندیشه‌ی این کسان بر زمینه‌ای پا گرفته است که به تنهایی توان روییدن ندارد. این است که آنها هر پدیده‌ای را با ترازوی ایمان خود می‌سنجند و حتا نمی‌توانند تضادهای عقیده‌ی خود را هم ببینند. بدیهی است کسی که خردمند است می‌تواند اندیشمند یا دانشمند هم بشود ولی کسانی که تنها فرآورده و رویه‌ی دانش دیگران را گرآوری می‌کنند "دانشدان" هستند نه دانشمند. همانگونه که مزه‌ی نمک از نمکدان نیست گوهر دانش هم در درون "دانشدان" پرورده نمی‌شود.

کسی که نمی‌تواند با نیروی خرد خود به روییدن یک دانه بیندیشد با شمردن میلیاردها ستاره هم به هسته‌ی دانایی نمی‌رسد.

کسانی که با دانش و توانایی دیگران می‌خواهند ننگ پسماندگی خود را بپوشانند آنها بیشتر از دانشمندان فیزیک از شکافتن اتم و پهنه‌ی کهکشان‌ها سخن می‌گویند. این گونه کسان فراموش می‌کنند که هنوز برای آنها آخوند احکام خوردن و پوشیدن را پیش‌نویس می‌کند. اگر مردمی دیگر که با ما بیگانه‌اند کهکشان‌هایی را شناسایی کرده‌اند از ننگ پسماندگی اجتماعی که ما در آن زندگی می‌کنیم نمی‌کاهد.

میوه‌های گوناگونی، که در یک سبد گردآوری شده‌اند، می‌توانند به بالندگی و زیبایی سبد بیافزایند ولی خشک‌بافت‌های سبد را روینده و زاینده نمی‌کنند.

مردمی که تنها فرآورده‌های دانش دیگران را به کار می‌بندند آنها می‌توانند بر میزان تولید کالایی بیفزایند و سختی‌ی کار را آسان و کیفیت زندگی را بهبود بخشند. ولی آنها از این راه نمی‌توانند خودآگاهی و خوداندیشی بیاموزند و راه پژوهندگی و جویندگی را شناسایی کنند. آنها توانایی را در کاربرد ابزاری می‌شناسند نه در شناخت اندیشه و دانشی که آن ابزار را می‌آفریند.

مردمی که آگاهی را تنها از دیگران برمی‌دارد، یا می‌خرد، یا می‌رباید، آنها به برآیند آگاهی دیگران وابسته‌اند چون در درازای زمان چشمه‌ی اندیشه‌ی خود آن مردم می‌خشکد و آنها خوداندیشی را فراموش می‌کنند. چنین مردمی که خواسته و آرمان دیگران را هم از آن خود می‌پندارند آنها نه تنها خود را می‌فریبند بلکه بسادگی هم فریب می‌خورند.

چون این گونه کسان تنها کاربرد فرآورده‌ای را، که از اندیشه‌ی دیگران است، آموخته‌اند و با هنر اندیشیدن و جویندگی آشنایی ندارند. یعنی چشم سر در این کسان تیزبین است و در روشنایی چیزهایی را می‌بیند ولی آنها چشم جان را، که در تاریکی وجود انسان بینا است، نمی‌شناسند.

همانگونه که تک تک این کسان با توان خرد خود بیگانه هستند در انبوه هم آنها با توان خرد اجتماع آشنایی ندارند. بنابراین پیوند همبستگی چنین مردمی را می‌توان به آسانی پاره و در میان آنها شکاف ایجاد کرد. جامعه‌ای که

رشته‌ی پیوند آنها گسسته گردد آن مردم بخش‌پذیر و کم‌توان خواهند شد و پیوسته به پشتیبانی کشورهای بیگانه نیازمند خواهند بود.

اندیشه‌ی هر کس از خرد او می‌روید و دانش فرآورده‌ی اندیشه است؛ یعنی دانش بسان میوه‌ای است که بر شاخه‌های اندیشه می‌رود. ریشه‌ی این شاخه‌ها خرد است که در درون هر انسانی جای دارد و می‌تواند از چشمه‌ی آگاهی، که از برخورد با پدیده‌های هستی می‌جوشد، نیرو بگیرد و درخت اندیشه‌ی انسان را بارور نماید. پدیده‌ی دانش میوه‌ی خرد است و با پدیده‌ی خرد همانی ندارد. از همانی دادن این دو مفهوم انسان از خوداندیشی باز می‌ماند و تنها به میوه چینی از اندیشه‌ی دیگران می‌پردازد. یعنی این انسان می‌پندارد که از یادگرفتن حتما شنیدن دانش دیگران خردمند می‌شود.

در گفتار زیر به برآیند روش‌هایی اشاره می‌شود که آنها برای برگرداندن نگرش مردمان از خوداندیشی به کار برده می‌شوند. بسان رسانه‌هایی که می‌توانند در بینش همگان پیشرفت دانش و گسترش تمدن را به جای پیشرفت فرهنگی و خردمندی بکنند.

فرمانروایان جهان به دروغ پیشرفت و برتر بودن ابزارهای تولید را به نام پیشرفت و برتر بودن فرهنگ و ارزش‌های اجتماعی در ذهن جهانیان نگاهشته‌اند. از این روی برخی از روشنفکران نه تنها روند کشورداری و قانون‌های اجتماعی بلکه معیار سنجش هر اندیشه‌ای را از دهان اروپایی‌ها برداشت می‌کنند.

درست است که اروپایی‌ها خردمندان اندیشه‌اند و برخی از رازهای نهان را به راستی آشکار کرده‌اند و بدیهی است که همگان می‌توانند از فرآورده‌های اندیشه‌ی آنان خشنود و کامروا بشود ولی آنها در مورد گره‌گشایی در دشواری‌های اجتماع ایرانیان نیندیشیده‌اند. شاید آنها اجتماع ما را برای بازار فروش و نیروی تولید بررسی کرده باشند ولی بازدهی این پژوهش‌ها دردهای اجتماع ما را درمان نمی‌کند. بنابراین ما نمی‌توانیم، در مورد سازندگی و سامان کشورداری، اندیشه‌ی سازندگان ابزارهای مدرن را دستور پیشبرد کار خود بگذاریم.

ساختمان‌های بلند و خیابان‌های پهن و کاربرد ابزارهای گران‌نشان پیشرفت جامعه و فرهنگ نیست بلکه بینش انبوه مردم و کارکرد سازمان‌های کشور نمایان‌کننده‌ی پسماندگی یا پیشرفت فرهنگ هر اجتماع است. جانستایی در هر حکومت به هر شیوه و با هر ابزاری نشان‌فرمایگی بینش همان مردم است. اگر خلیفه‌های نفت فروش برای کشتن انسان شمشیر زرین، ریسمان ابریشمی، سنگ‌های گران‌بها هم بکار ببرند از پسماندگی بینش آنها کاسته نمی‌شود.

این است که کاربرد ابزارهای مدرن و شکوه شهرهایی که در کشورهای نفت‌خیز دیده می‌شوند نشان پیشرفت تولید نفت یا خریدن تمدن است ولی هرگز نشان پیشرفت فرهنگ جامعه‌ی آنها نیست. زیرا معیار سنجش ارزش‌های اجتماعی در این کشورها هنوز احکام هزار و چهارصدسال پیش می‌باشند. البته فرمانروایان جهان کوشش می‌کنند که این نشانه‌ها را هم به نام یک دموکراسی، که در خور مردم کشورهای پسمانده است، به نمایش بگذارند تا بازار فروش کالاهای خود را گرمتر کنند.

برای اینکه بتوان به آسانی بر مردمی حکمرانی کرد باید نخست در هسته‌ی خرد آن مردم زمینه‌ای را فراهم کرد تا آنها اندیشه‌ی خود را از آن زمینه برداشت کنند. چنین مردمی همان را می‌اندیشند و همان‌گون می‌سنجند که حکمرانان نیاز دارند، یعنی خود انسان آزاد است ولی خرد او فرمانبردار حکمرانان می‌شود.

روشی که برآیند اندیشه‌ی مردم را بر بنیاد دلخواهی بپروراند نیاز به مردمی دارد که آسایش و آرامش اجتماعی داشته باشند و سود خود را در پیوند با سود همگان بدانند. ولی این روش را نمی‌توان در مورد مردمی، که هنوز به آرامش اجتماعی نرسیده‌اند، به کار برد. زیرا عقیده‌ای پیشاپیش بجای هسته‌ی خرد چنین مردمی جایگزین شده است



و نیازی نیست که در عقیده‌ی آنها زمینه سازی کرد. چون خودبخود عقیده‌ای، که جدا از خرد مردم است، بر اندیشه‌ی این مردم حکومت می‌کند.

از این روی حکمرانی بر این مردمان، که هویت خود را در تاریکخانه‌ی ایمان گم کرده‌اند، آسان‌تر از فرمانروایی بر مردمی است که خودآگاه باشند. فرمانروایان جهان برای ناتوان ساختن مردمی که با هویت خود بیگانه هستند یک هویت دروغین می‌سازند و آنها را با نشانه‌هایی بسان مذهب یا گویش دسته بندی می‌کنند تا برای هر بخشی از آن مردم همبستگی تازه‌ای یافته بشود.

شکافهایی که از این گونه دسته بندی‌ها در اجتماع ایجاد می‌شود نه تنها آن اجتماع را بخش پذیر می‌سازد بلکه آن مردم را بر ضد هوییشان، که آنها آن را فراموش کرده‌اند، وادار می‌کند. چون مردمی که بیگانگی آنها از هم پاشیده شود به خودپرستی و ستیزه جویی می‌گیرند و هرچند که آنها با یکدیگر هم‌آرمان باشند ولی با یکدیگر هم‌گام و همیار نیستند. آنان که از خود بیگانه باشند از بی هویتی رنج می‌برند و خود را در زیر هر پوششی که به آنها پیشنهاد بشود همدرد و هم‌آرمان می‌پندارند.

نمونه‌هایی از این شمار که هم اکنون جلوی دیدگاه ما در جریان هستند گواه این اندیشه است.

مردم کشور عراق که سدها سال در کشاکش خلافت امیرالمؤمنان رنج می‌برده‌اند هویت فرهنگی خود را فراموش کرده‌اند. این مردم، که در برابر مجاهدین اسلام سرکوب شده‌اند، خفت و سرشکستگی خود را با پیروزی عربها در جنگ قادسیه می‌پوشانند و هویت گم‌شده‌ی خود را در اسلام و عرب می‌نگارند. این کسان که هویت خود را با پنداری بیگانه همانی داده‌اند با خود می‌ستیزند چون با خود بیگانه هستند. در یک چنین آلودگی‌هایی، که پلیدی بجای پاکیزگی و دروغ بجای راستی و زشتی بجای زیبایی ستایش می‌شود، سخن گفتن از دموکراسی و مردمشاهی بسیار نابجا است. زیرا در اندیشه‌ی چنین مردمی که در بندهای ایمان گرفتار هستند مفهوم آزادی پدیدار نخواهد شد. حکمرانی بر این مردم از راه ایمان آنها آسان‌تر است و به همین نسبت ایجاد دموکراسی، بدون پلایش فرهنگی، بسیار دشوار خواهد بود.

این است که برای ایجاد خشونت در عراق باید از هویت‌های دروغینی که در آنها موجود است سود برد تا بتوان بخش‌های گوناگون آن اجتماع را بر ضد یکدیگر برانگیخت. هنگامی که در عراق از حاکمیت شیعه یا سنی و ستم کردن حکمرانانی، که به مذهبی وابستگی دارند، سخن راند می‌شود زشتی پدیده‌ی ستمکاری پوشیده می‌ماند. چون انگیزه‌ی آنها بیزاری از کردار ستمکاری نیست بلکه سخن از این است که ستمکاران از پیروان کدام عقیده‌ای هستند. از این روی پیروان هر عقیده برای رسیدن به حکومت در تلاش هستند که آنها هم بتوانند زمانی بر دیگران ستم برانند نه اینکه آنها مردم‌ستیزی را نکوهش یا دادگستری را ستایش می‌کنند.

مبارزه و تنش‌های اجتماعی برای رسیدن به حاکمیت و توان ستم کردن بر دیگران است. یعنی تلاش پیروان هر عقیده بر این است که عقیده‌ی آنها حاکم بر جامعه باشد چون در پندار این مردم پدیده‌ی ستمکاری کردار زشتی شمرده نمی‌شود. آنها ستمکاری را تنها در برخورد حاکمی که همکیش خودشان نباشد می‌شناسند و از این روی می‌خواهند که حاکم هم‌عقیده‌ی آنها باشد. چنین مردمی ستمکاری را بخشی از حکمرانی می‌پندارند و آزار دادن دیگرپاوران را کرداری پسندیده می‌شناسند. آنها قهرمانان ذهنی خود را هم خشن و مردم ستیز می‌پروارند.

البته مفهوم " دولت " یا حکومت برای مردمی که در ایمان خود فرو رفته و در عقیده‌ی خود گم شده‌اند یک پدیده‌ی ذهنی است زیرا که حکمرانان نماینده‌ی عقیده‌ی آنها هستند نه نماینده‌ی آن مردم.

به نمونه‌ای دیگر می‌پردازیم: فرمانروایان جهان سالهای سال است که چشم جهانیان را با دروغ به آن گونه از راستی برگردانده‌اند که ما دیگر راستی را باور نداریم. اگر اندکی به تاریخ خاور میانه، که هنوز فراموش نشده است،

ببندیشیم پی می‌بریم که حکمرانان جهان مردم این سرزمین‌ها را بر اساس دین آنها دسته بندی کرده‌اند. جنگ فلسطینی‌ها با اسرائیل جنگ میان دو مردم بیگانه از یکدیگر نیست بلکه جنگ یک مردم با دو دین گوناگون است. یعنی جهاد مسلمانان بر ضد قوم یهود همان جهادی که از آغاز پیدایش اسلام بر ضد قبیله‌های یهودی در یثرب (مدینه) انجام شده است. در همان زمان هم برخی از یهودی‌ها که در جهاد کشته نشده بودند به سوی تنگه‌ی عقبه رانده شده‌اند یا خود آنها از ترس به عقبه و از آنجا به اورشلیم گریخته‌اند.

تاریخ نشان می‌دهد که هیچگاه سرزمین فلسطین آزاد نبوده است که آن مردمان بر خود فرمانروایی داشته باشند. پس از آنکه ترکهای عثمانی بر سرزمین‌های عرب نشین و همچنین بر فلسطین دست یافتند برای مردمان مسلمان چندان دشوار نبود که حکمرانی‌ی ترکان عثمانی را بپذیرند. زیرا ترکها هم مسلمان بوده‌اند و در زیر بیرق اسلام جهاد می‌کرده‌اند. برای حکمرانان کشورهای اروپا هم چندان مهم نبود که این مردمان محکوم کدام حکمرانانی باشند بلکه مهم این بود که این سرزمین‌ها نباید از دیدبانی آنها دور بمانند. خشمی که بر یهودیان فلسطین از سوی ترکهای عثمانی وارد می‌شد تا زگی نداشت که درون کسی را بخراشد.

همیشه دولت انگلستان بیشتر از هر کشور دیگری نگران این سرزمین بوده است. چون دولت انگلیس، که آخوندنواز راستین است، بر این گفته که ترکها از پشت محمد نیستند، زبان مسلمانان عرب را تیز می‌کند که آنها بگویند "فلسطین حق مسلم ما ست". با این شگرد عربها را پشتیبان آرمانهای خود می‌سازد و از این راه می‌تواند هم ترکها را از فلسطین بیرون براند و هم خود نگهداری‌ی سرزمین مقدس و سروری آن مردمان را در دست بگیرد. با وجود اینکه نوکران انگلیس یعنی شیخان عرب و خام خام های یهودی بر مردمان فلسطین آشکار می‌شدند ولی به کردار سرزمین فلسطین مستعمره‌ی انگلیس بوده است. در آن زمان دولت انگلیس هر دو گروه را جدا از هم نوازش و پرورش می‌داده و امیدوار می‌ساخته که حکمرانی بر فلسطین حق مسلم همان گروه است. مردمی که اکنون بیش از ۵۰ سال بر ضد یکدیگر می‌جنگند حتا ۵۰ روز هم بر ضد انگلیس نجنبیده‌اند.

خواستهای مسلمانان تنها حاکمیت الله و اجرای احکام اسلامی در سراسر جهان است. برای آنها ملت و ملیت یا کشور مفهومی ندارد و اگر آنها هم برای سرزمینی جهاد می‌کنند، نه به مفهوم دفاع و نه به مفهوم تجاوز است، آرمان آنها تنها گستردن اسلام و اجرای وظیفه‌ی مذهبی است. چون هر کشوری باید مملکت اسلامی بشود و هر کشور اسلامی هم باید پایگاهی باشد که مجاهدین اسلام را پروراند.

برای سامان دادن کشور اسرائیل و ایجاد جنگ مردم را نسبت به عقیده‌ی آنها بخش کرده‌اند تا گفتگویی برای ملیت و ملت و آزادی برای یک کشور پیش نیاید. آنها کشور اسرائیل را بر اساس یک دین بنیان گذاشته‌اند یعنی یک آمریکایی که یهودی است او شهروندی از اسرائیل بشمار می‌آید و یک مسیحی یا مسلمان که در اسرائیل زندگی می‌کند او بیگانه‌ای است که شناسنامه‌ی اسرائیلی دارد. می‌بینیم که مذهب پدیده‌ایست که "چشم جان" یعنی خرد را کور می‌کند حتا دود زهرآگینی، که پرورنده‌ی خشونت است، چشم اندیشمندان را نمی‌آزارد. البته باید گفت مسلمانان در سامان راستی و درستی هم نه تنها با هیچ مردمی بلکه با خود مسلمانان هم سازش نخواهند کرد، زیرا که اسلام دین سازش و همیاری با دیگران نیست بلکه دین حکومت بر دیگران است.

مردو آناهید

دریافت بازتاب از دیدگاه خوانندگان: [MarduAnahid@yahoo.de](mailto:MarduAnahid@yahoo.de)

درفش کاویانی



<https://derafsh-kaviyani.com/>  
<https://the-derafsh-kaviyani.com/>

